



۱- تصوی که حبیبالله بخشوده از خود با میزان و نوع حضورش و تنوع شعرهایش در دهه ۷۰ در من مخاطب ساخته بود، تصویر یک شاعر ساکن شهرستان بود که شعر نو را جدی‌تر از شعر کلاسیک می‌سرود. از او غزل و نیمایی کم دیدم اما شعر سپید بسیار. دهه ۷۰ که گذشت، حضور او به مرور کمرنگ‌تر شد تا اینکه امسال دفتر «باران به گورهای کهنه اُریب می‌بارد» به دستم رسید که آفرینش‌های ادبی حوزه هنری ایلام آن را چاپ کرده بود. و این نشانه‌انزواي خواسته یا ناخواسته یکی دیگر از اصحاب قلم بود که ترس از سختی معیشت در تهران، او را به معلم یا کارمندشدن در شهر خود راضی کرده بود و لابد کم‌کم راضی به خیلی چیزهای دیگر تا آنجا که «از یاد برفت هر آنکه از دیده برفت».

۲- دفتر شعر بخشوده فقط ۶۷ صفحه دارد و شعرها از صفحه ۹ شروع می‌شود. یعنی کل این مجموعه ۴۸ صفحه شعر دارد و این در صورتی است که زمانی می‌توان کتابی را کتاب نامید که دارای حداقل ۷۰ صفحه باشد! حال موضوع کتاب‌بودن یا نبودن را ما جماعت شاعران یک‌جوری درست یا توجیه می‌کنیم؛

وارش گیلانی: شاعرانی که علاوه بر هنر شاعری یا شعر جدی، هنر یا دانش دیگری هم دارند، باری دیگری بسر آن می‌افزایند که سبب عمق و گستردگی بیشتر شعرشان می‌شود و آن را دوصدایی می‌کنند. این شاعران ممکن است فلسفه، روانشناسی، جامعه‌شناسی، عرفان، الهیات یا تاریخ خوانده باشند. بر ایشان شاعرانی را می‌توان افزود که غیر از شعر، هنر دیگری هم دارند؛ یعنی نقاشی، گرافیک، خوشنویسی، معماری، سینماگری و نتازر یاداستان نویسی،نمایشنامه‌نویسی وفیلمنامه‌نویسی می‌دانند یا حتی شاعر طنزپرداز، منتقد و پژوهشگر فرهنگی و تاریخی هستند. بالطبع همه اینها می‌تواند به کیفیت و دوصدایی شدن شعرشان کمک کند، البته بشرطی که این هنرها و کارها برای یک شاعر، نسبت به شعرش اولویت نداشته باشد؛ یعنی شعر یا شعر جدی برای او در درجه دوم اهمیت نباشد. اینکه می‌بینیداغلب هنرمندان،نویسندگان،منتقدان و محققان ادبی شعرشان چنگی به دل نمی‌زند یا هرگز در طول تاریخ جزو بهترین شاعران نبوده‌اند، دلیلش ارجحیت‌دادن امری ثانوی بر شعرشان بوده است. حتی عارفانی که بنوعی و به‌شکلی متعصبانه، تعلیم عرفان را بر شعرشان ترجیح دادند یا آن را وسیله‌ای بی‌واسطه برای تعلیم آن ساخته‌اند، هرگز جزو شاعران درجه یک و حتی گاه خوب ما نبوده‌اند و شعرشان از حد متوسط تا تقریباً خوب پیش آمده است؛ تولیداتی که بود و نبودشان چندان فرقی به حال شعر فارسی نمی‌کند؛ اگرچه ممکن است دارای ارزش‌های دیگری با ادبی باشند؛ مانند «گلشن راز» شیخ‌محمود شبستری یا «دیوان اشعار شاه‌نعمت‌الله‌ولی»…

در این میان می‌بینیم که بسیاری از طنزپردازان معاصر ما (که ۹۹ درصد کارشان فکاهه‌نویسی است)، هنگام سرودن شعر غیرطنز یا به‌اصطلاح جدی، به‌سبب جدی‌تر گرفتن مقوله طنز و غور در آن و صرف وقت و تمرکز بیشتر بر آن، توانایی سرودن شعر جدی را ندارند یا بعدها با جدی گرفتن آن توانایی پیشین خود را نیز تا حد زیادی از دست می‌دهند.

بنابراین منظور ما این است که هنر، دانش و مهارتی می‌تواند به شاعر و شعرش کمک و او و آن را بالنده‌تر کند که اهمیتش و کارش نزد شاعر، از شعر پیشی نگیرد، تا بتواند در خدمت‌اعلای شعرش باشد، اگر نه برعکس عمل می‌کند. البته این امر دربارۀ هنرها و هنرمندان دیگر هم صدق می‌کند.

این امر هرگز استثنا ندارد، اگرچه به‌طور نسبی

یادداشتی بر دفتر شعر «باران بر گورهای کهنه اُریب می‌بارد» اثر حبیب‌الله بخشوده

القای معنای شاعرانه از راه تخیل

- رضاخندان

پیچیده‌است:

«هن که دستم از ساختن این جور چیزها گرم نمی‌شود».

«بچه‌ها آمده بودند تا صدای‌شان کوچه را از جا بردارد/ و کبک‌شان خروس بخواند».

«بی‌خبر از خبرچین‌ها/ که این روزها/ کوه در شایعه قارقارشان غلت می‌خورد».

در آخرین شعر «مستانی» هم زبان‌آوری شاعر گل کرده اما این بار به شکل و شیوه‌ای دیگر؛ که به این شکل که زبان از راه متد و الگوی دیالوگ‌هایی که در گفتارهای ماست شکل می‌گیرد؛ زبانی که می‌تواند فرم شعر را نیز تضمین کند؛ مانند شعر «شانی» سهراب که این شیوه علاوه بر اینها توانسته ساختار شعر سهراب را نیز بیافریند. البته شعر «مستان بخشوده چون کاملاً پخته‌نشده چاپ شده، فرم و ساختارش کمی لنگ می‌زند و شعری که فقط یک جایش بلنگه، این‌س لنگیدن به همه جایش سرایت می‌کند. در حرف من پرندۀ اگر باشد/ جز بر سفیدی‌های جنگل/ جایی نمی‌نشیند/ که شما خرده بگیرید/ و بگویید «ها از اول می‌دانستیم که این اهل زمستان نیست».

۴- در ۱۳ طرح یا همان شعرهای نو سپید کوتاه، ۳ شعر خیلی درجه یک و ناب و درخشان بود که نخستین شعرش تنها شعر نیمایی این دفتر هم هست:

«آسمان بی‌برنده مانده است/ پیش از این/ زیر گنبد کبود/ رودی از پرندۀ بود».

«نویدم/ کوچۀ تمام شد/ آب نبود/ ماهی به بر که ماه پریده بود».

«زخمی روشن می‌شود/ در خونم/ شهیدی تصویرسازی و تخیل منسجم که ساختار قدر‌تمند و زیبایی شعر را حفظ می‌کند، اساس نخستین شعر کوتاه است و مابقی شعرها به پای آن نمی‌رسند، دومین شعر انتخابی خیلی فانتزی است و با کوتاهی شعر هماهنگ است و سومین شعر با تخیل خود، رسالت یک شهید را و تعهد ما را نسبت به او در کمال ایجاز و البته زیبایی بیان داشته است. به هر حال، شعر کوتاه ویژگی‌هایی دارد که از نوع فارسی و نه هایکووارش، خالی از الگو نیست، اگر شاعر نوگرای

-
-
-

یادداشتی بر مجموعه‌شعر «ملاحظات» سروده امید مهدی‌نژاد

شعر دوصدایی!

مورد اول و دوم، به‌ترتیب از شعر ۳:

«و می‌گویم بماتم تا بشویم زیر بارانش غم دیرینه را، اما گران‌تر می‌شود بارم».

«همان حالی که از تشویش، از تردید لبریزم تو را می‌بینم و می‌بینم از امید شرارم».

ابیات سست و ضعیف هم که در یک بیتش، این جمله: «ز گفتن ناتوان» و این دو سه کلمه: «اگر هرگز» و حتی شاید این کلمه: «مرنج» به‌واسطه خیلی چیزها و عوامل، از جمله خوب و درست نچرخیدن کلام در دهان، سستی و ضعف کلمه من از مجموعه‌شعر جدی امید مهدی‌نژاد دیدم، شعرهای کمی بود که طنز علنی یا زیرپوستی به اشعار جدی‌اش کمک و آن را دوصدایی کرده



کلماتی که گاه مستعمل بودن‌شان در مکان‌هایی از شعر، سخت سست و نابجا جلوه می‌کند، مثل کلمه «لکن».

گاهی نیز می‌شود آن ارجمندی دوصدایی و آن دوصدایی ارجمند با بار بیشتر طنز، توازن و هارمونی خود را از دست می‌دهد و شعر به سمت طنز و حتی فکاهه‌درمی‌غلط.

کل شعر ۴ را می‌آورم که تأثیر منفی آن را، به‌لحاظ گفته‌شده روی یکی دو بیت سالم مانده نیز بهتر درآید و مشاهده کنید:

نوکلوسیک هستیم و کم‌وبیش تابع آن زبان- یعنی

زبان‌مان بین زبان دیروز و امروز می‌چرخد- بهترین الگوها، شعرهای کوتاه نیمایی هوشنگ ابتهاج و فریدون مشیری است و اگر زبان شعرمان به زبان امروز نزدیک است، بهترین الگوها شعرهای کوتاه

نیمایی منصور اوجی و شعرهای کوتاه سپید بیژن جلالی و چند شاعر دیگر است. سرودن اشعار کوتاهی در این حد سطحی، نه در حد بخشوده است و نه در شأن شهیدان: «فتادی/ برت داشتند/ سر نداشتی/ گل کاشتی». یعنی حس و حال معنوی، شاعرانه، فانتزی و شیرینی که از خوانش یک شعر نصیب مخاطب می‌شود، تا حس هنرمندانه او را به عنوان یک انسان ارتقا بخشد، به مراتب بهتر از القای معنای مستقیم شعر بالاست که در سطح خود فقط بلد است. شعار بدهد اما شعر ذیل بی‌شعار و بی‌معنای مستقیم، روح مخاطب را رشد و ارتقا می‌دهد. در واقع ذهن، جان و روح یک جسمی که از طریق شعر و هنر، ملام در معرض رشد و ارتقاست، در کلیت و جمعیت خود چقدر سبب رشد شریف انسانی می‌شود، قابل اندازه‌گیری نیست اما احساس‌شدنی است: «رنگ از پریدی که می‌آید/ یکراست داخل حوض ماهی‌ها می‌شود» و نمی‌داند که من/ چند دریا را بی‌وقفه گشته‌ام/ که چند ماهی قرمز از مزارع مرجانی به خانه آورم/ تا سرانگشت کودکم را بیاریم/ و یا در خلنهای که اصلاً گل ندارد/ و آمیزش هم کم است/ گلی رها کنیم که ریشه و برگ ندارد/ اما چرخیدنش آبها را امهربان کرده است». بعضی از شعرهای بخشوده خیلی ضعیف است، در ع‌وض بعضی دیگر در حد لطافت و زیبایی و تخیل شعرهای سپهری است، اگر چه قدرت و برجستگی زبان سهراب را ندارند. در ابتدا هم از اهمیت و ارزش زبان شاعر گفتم؛

زبانی که حکمت و معرفت از زیرمجموعه‌های آن است، و حرف آخر اینکه، اگرچه زبان بخشوده با زبان سیدعلی صالحی و هرمز علی‌پور فاصله دارد اما شعر باید بنرسد که دوست‌داشتن زبان این دو در وجودش تبدیل به شیفتگی نشود و در نهایت تأثیرپذیری مستقیم و… «حرف نارس این نارنج را/ با چه زبانی به راههای پررف بگویم/ بگویم و ترسم از بی‌کلاهی این سیم‌های سفیدشده/ بگویم و نگویم از این نام/ که روی دستم سنگینی می‌کند».

طنز ملیح کشیده شوند اما در اشعار عاشقانه، عرفانی و حماسی و در کل، اشعار احساسی و جدی، طنز با قاعده خودش می‌یابد حضوری موثر و مشابهاً با موضوع، مضمون، شکل و محتوای کلام آنها داشته باشد، نه اینکه از هر جا که خواست بیاید و هارمونی را دچار آسیب کند، یعنی در شعر ۱۳ که ۲-۳ بیتی از آن به‌عنوان نمونه در ذیل می‌آید، اتفاقاً طنزی که کمی رو است و مستقیم، لازمۀ کار است:

«قسمت به مقال است، حسرت به خروار است

پس واقعیت داشت: انسان زیباتکل است»

اگرچه ابیات زیبای دوصدایی در این شعر نیز کم نیستند
درضمن، بین بخش یک و دو چندان تفاوتی ندیدم؛ دو بخشی که باید بیش از این ظریف عمل می‌کردند تا هارمونی بین جدیت و طنز محفوظ بماند و مخاطب، دفتر «ملاحظات» را بیشتر به‌عنوان یک دفتر شعر جدی بپذیرد. در بخش سوم دفتر نیز- جز مواردی اندک- اغلب اشعار و ابیات آنقدر جدی هستند که امید مهدی‌پور طنزپرداز را کمتر می‌توان دید و آن حالات پیشین دوصدایی‌اش را نیز کم‌کم‌وبیش احساس می‌شد با ابیاتی نظیر:

«شمشیر لب غلاف را بوسید، مردان از کارزار

برگشتند

ببرق آرام از نفس افتاد، گردان طلایه‌دار

برگشتند».

اگرچه شعر ۲۶ بخش سوم شعر خوبی است و بعضی از ابیاتش بسیار شاعرانه که به‌عنوان حسن‌ختامی آید:

«آنچه از جان است و پنهان است از دیدارها

می‌توانی بشنوی از قول موسیقارها

حرف‌های نانوشته، رازهای سر به مهر

حال نیک‌اقبال‌ها، اسرار شب‌بیدارها

از کمان‌کش‌های عاشق، از نوای‌های مست

از خروش تارها، از دمدمه زم‌مارها

مویه دف‌های سیلی خورده در خود خروش

روشن نکرده‌اند؟!

جدا از آنچه گفته شد، گاهی بعضی اشعار مانند

اشعار دفتر «ملاحظات»، نوع مضمون‌شان چندان جدی نیست و یک نوع نگاه محتواگرای اجتماعی معترضانه دارد؛ یعنی جملاتش سوالی یا معترض است و قابلیت بازگ کردن تلخی واقعیت‌ها و مناسب‌اتش را دارد، بالطبع در چنین مواقع و در چنین شعرهایی، هر شاعری، حتی شاعرانی که سابقه طنزپردازی ندارند، بسیار ممکن است به‌سمت نوعی

پنجره
نظری بر اشعار «عبدالعظیم صادی» [*]
شعری در تصرف ثنر
حمیدرضا شکارسری: در شعرهای فرم‌گرا محتوایی چه‌سما اهمیت و حتی بی‌اهمیت به شکلی طرح و ارائه می‌شود که مخاطب احساس می‌کند هنوز هم به چنین مفاهیم کم یا بی‌اهمیت هم می‌توان توجه کرد و از طریق آشنایی‌زدایی از آنها، دوباره دیدنی و شنیدنی‌شان کرد. در شعرهای معناگرا اما فرم و شکل از اعتبار می‌افتد و این تنها مفهوم و محتواست که ارزش توجه دارد. پس در این نوع شعرها، مضمون‌گرایی و تصویرپردازی اهمیت می‌یابد و برجسته می‌شود. «عبدالعظیم صادی» شاعری معناگراست. در شعر او می‌توان و باید به مضامین و تصاویر بدیع شاعرانه توجه کرد و نه نوع بیان و فرم شاعرانه تازه. «صادی» در مجموعه اشعار پرشمار خود می‌کوشد مضامین و تصاویری خلق کند که البته طبیعی است که گاه در بداعت و مضمون‌گرایی و تصویرپردازی اهمیت می‌یابد و برجسته می‌شود. «عبدالعظیم صادی» شاعری معناگراست. در شعر او می‌توان و باید به مضامین و تصاویر بدیع شاعرانه توجه کرد و نه نوع بیان و فرم شاعرانه تازه. «صادی» در مجموعه اشعار پرشمار خود می‌کوشد مضامین و تصاویری خلق کند که البته طبیعی است که گاه در بداعت و مضمون‌گرایی و تصویرپردازی اهمیت می‌یابد و برجسته می‌شود. «عبدالعظیم صادی» شاعری معناگراست. در شعر او می‌توان و باید به مضامین و تصاویر بدیع شاعرانه توجه کرد و نه نوع بیان و فرم شاعرانه تازه. «صادی» در مجموعه اشعار پرشمار او که در اینجا موضوع نوشتار من است بدون کوچک‌ترین تحول زبانی و بیانی و بدون کمترین نوآوری، اشعاری را گرد هم آورده‌اند که می‌توانست همگی در یک مجموعه گرد آید. به عبارت دیگر نه یک دلیل شاکلی و نه یک دلیل مفهومی نمی‌توان برای جداسازی این شعرها پیدا کرد و با اتمام یک کتاب، کتاب دیگری با همان ویژگی‌ها آغاز می‌شود که معلوم نیست چرا در ادامه کتاب قبلی نیا آمده است؟! واضح است که «صادی» با ده‌ها سال سابقه شاعری در پی اثبات خود نیست اما از سوی دیگر نمی‌توان دلیلی برای این ولع او برای انتشار شعرهایی یافت که چندان برتری و حتی تفاوتی با هم ندارند. اما اشعار «صادی» اگرچه به لحاظ تنوع فرمی و بیانی فقیر است و به عبارتی ارزش مننی قابل توجهی ندارد اما حاوی مفاهیم و معانی بلند انسانی و اجتماعی است که برخواستن از روحی دین‌مدار و عرفان‌گرا به نظر می‌رسد. ارزش فرامتنی در اشعار این شاعر مجزه به تصاویری بیشتر ذهنی است تا عینی؛ روایی کاملاً منطبق بر سنت ادب فارسی. اگر در این وضعیت توجهی به جهان‌مایه‌پلست از این رو است که عاشق‌مهر به همه عالم که همه عالم از اوست یا مایلم بر همه عالم که…! در این وضعیت این اشاح نیستند که پدیدار می‌شوند، بلکه این «هو»ست که در همه چیز متجلی و قابل جست‌وجو است:
«دل‌م ههمیشه روزنامه نیست/ با/ صفحات لایسی اشراق/ تعجب نکن/ گاه/ روزنامه‌ی، مچله‌ای/ زیر بغلم می‌بینی/ سالک/ در غریزهای سیاه و سپید/ در فطرت پیر و جوان هر خبر/ رد پای «او» را/ می‌جوید».

اما هر گاه «صادی» بی‌تکیه بر این نگاه سنت‌زده به طبیعت نگرسته، نتیجه کارش شعری شده است بی‌قضاوتی ایدئولوژیک و بی‌پیمای صریح و بی‌شعاری در پایان‌بندی، گویا در این مواقع محدود شاعر نگاه به جهان را پیشنهاد داده است بدون آنکه تفسیر و تحلیل خاصی را به خواننده و مخاطب تحمیل کند:

«جز دو برگ/ بر نهالک پاییز زده/نمانده/ دو گوشواره طلایی/ در گوش‌های دخترکی نابالغ/ رقصان/ کنار جوس». در این راستا باید گفت اشعار «عبدالعظیم صادی» غالباً قابل ویرایش است چرا که توضیح‌گر است و به همین دلیل بی‌اعتنا به توان مخاطب در خوانش و تاولی متن به درازا می‌کشد تا او را به اصطلاح شیرفهم کند!

به شعر زیر دقت بفرمایید!

«رویاها/ طراوت بامداد آفرینش‌اند/ بگذار/ در رنگ‌های مست، مستی‌زا/ ملام/ سر بزندان‌سُر بخورند/ در تو».

شعر تا اینجا و در همین جا تمام است اما نکند خدای نکرده خواننده به عمق مضمون و محتوای شعر راه نیافته باشد و مهم‌تر اینکه نکند این متن باعث کج‌فهمی و خدای نکرده انحراف او از راه صواب شود، پس بگذار دامه دهیم: آری/ ساحت همیشه تشنه جان و چشمه معنای عظیم‌هستی…».

و اکثر پایان‌بندی‌ها در آثار «صادی» همین گونه است؛ پایان‌هایی غالباً نثری و شعاری و پندگونه. کاش این شاعر با تجربه همه جا به ارائه تصویری چنین بکر و تازه بسنده می‌کرد. و شعر را به عبرانی نثری ادبی تبدیل نمی‌کرد. مطلب را با این شعر زیبا از «عبدالعظیم صادی» خاتمه می‌دهم: «صفری/ بس‌زرگ و زعفرانی/ نمرهای/ از صبحمدان پاییز/ زیر ورق چرک و/ پرغلط آسمان».

✽ این متن با نگاه به ۵ مجموعه شعر اخیر شاعر نگاشته شده است:

کلاغ‌ها- نقطه‌های پاییز، ۱۳۹۲، تجلی مهر عابران بی‌سایه، ۱۳۹۴، نخل دانش با همکاری نشر نور فاطمه

بچ پنج تکه پرچم‌ها، ۱۳۹۴، تجلی مهر چه روزگار پرنرگانی بوده، ۱۳۹۵ کوه در رقص، ۱۳۹۵، نخل دانش با همکاری نشر نور فاطمه